

بررسی و نقد دیدگاه عادل فاخوری در مورد «قیاس غیر متعارف» (قیاس علاقات) در منطق قدیم

سید محمد علی حجتی ■

عضو هیات علمی گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس □ □

چکیده

قیاس غیر متعارف (علاقات) یکی از موضوعاتی است که در منطق نسب، که از شاخه‌های منطق جدید است، بحث می‌شود. منظور از قیاس علاقات آن است که موضوع یا محمول به‌عنوان حد وسط در قیاس تلقی نشود، بلکه یکی از متعلقات موضوع یا محمول این نقش را داشته باشد، مانند الف بزرگتر از ب است. ب بزرگتر از ج است؛ پس الف بزرگتر از ج است. عادل فاخوری در کتاب خود، «منطق العرب من و جهة نظر المنطق الحديث»، سعی کرده است بحث از چنین قیاسی را در منطق سنتی ریشه‌یابی کند. او نشانه‌هایی از بحث فوق را در آثار ابن سینا می‌بیند، اما تکیه بیشتری به کتاب «البرهان» نوشته اسماعیل کلنبوی، از علماء متأخر، دارد. عادل فاخوری معتقد است سه عامل در پیدایش بحث از قیاس علاقات تأثیر داشته است: قیاس مساوات، تمثیل در اصول فقه و عدم وجود «رابطه» در زبان عربی. آنگاه او سعی کرده است با استفاده از نماد، آن طور که در منطق جدید متداول است، ضروب مختلف از اشکال چهارگانه قیاس را مورد بررسی قرار دهد و در نهایت نتیجه می‌گیرد شرایط انتاجی که در قیاس سنتی مورد نظر است در مورد قیاس علاقات نیز صحت دارد. در این مقاله، دیدگاه عادل فاخوری توضیح داده شده است و با توجه به بعضی از آثار ارسطو و منطقدانان مسلمان بویژه ابن سینا و خواجه نصیر و نیز تعدادی از علمای اصول فقه، نظر او مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. بحث از قیاس علاقات می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش منطق نسب باشد. اگرچه نشانه‌هایی از بحث فوق در آثار منطقدانان مسلمان وجود دارد، اما متأسفانه به علت محصور بودن در ضوابط منطق ارسطویی بحث فوق در میان



مسلمانان چندان تعمیق نیافت و در نتیجه چیزی به عنوان «منطق نسب» در منطق سنتی پدید نامید.

پیشگفتار

از جمله موضوعات مهمی که در منطق، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد منطق نسب^۱ است در منطق سنتی^۲ که متأسفانه بحث چندانی از آن به میان نرفته است، منطقدانان قدیم صرفاً به شاخه‌ای از آن، یعنی قیاس غیر متعارف یا قیاس علاقات - آن هم در قالب قیاس مساوات پرداخته، بعضیها به اشاره‌ای اکتفا کرده و عدّه دیگری نیز بررسیهای مفصل‌تری را به عمل آورده‌اند.

اما در منطق جدید به یمن استعانت از نمادها و علائم و نیز تحلیل زیربنایی قضایا حدود یک قرن و نیم است که بحث منطق نسب به‌طور جدی مورد توجه قرار گرفته و پیشرفتهای چشمگیری نیز داشته است.

آقای عادل فاخوری از نویسندگان معاصر در کتاب خود «منطق العرب من وجهة نظر المنطق الحديث» موضوعات متعدّد و مهمی از منطق را در نظر گرفته و به دنبال پاسخ این سؤال بوده است که آیا بحث از این موضوعات که در منطق جدید به طور مستوفاه مطرح است در منطق سنتی نیز ریشه دارد یا خیر؟ و در این بررسی مقایسه‌گونه، سعی کرده است ارتباطی میان منطق سنتی و جدید بیابد و حتی المقدور مسائل و مطالب منطق سنتی را به شکلی جدید همراه با کاربری علائم و رموز، مطرح کند. باید گفت انصافاً ایده ایشان جالب است و تلاشی که در این خصوص به عمل آورده‌اند جای قدردانی دارد؛ اگرچه همان طور که بعداً ملاحظه خواهد شد - در پاره‌ای موارد آن طور که باید و شاید از استادان و علمای بنام در منطق و سخنان ایشان استفاده لازم نشده است. ما در این مقاله به بررسی و نقد سخن عادل فاخوری در مورد قیاس علاقات می‌پردازیم. در آغاز پس از معرفی بعضی از انواع علاقات و سپس قیاس علاقات، خلاصه‌ای از بحث عادل فاخوری را در این زمینه ذکر می‌کنیم، آنگاه به بررسی و نقد آن می‌پردازیم.

علاقه^۳ چیست

به طور کلی منظور از «علاقه» رابطه بین کلمات یا عبارات است، بخصوص در یک قضیه، رابطه میان موضوع و محمول.

دکتر زکی نجیب محمود وجود «علاقه» بین کلمات را از ویژگیهای زبان آدمی می‌داند و گرنه در اشاره به اشیاء چندان تفاوتی بین افسانه‌ها و سایر حیوانات نیست^۴.

بعضی از کلمات ایجاد علاقه میان دو کلمه می‌کنند مانند «بزرگتر از» در جمله «علی بزرگتر از احمد

1. Relative Logic

2. Traditional Logic

3. Relation

۴. المنطق الوصفی، ص ۱۵۱.

است»، ولی بعضی از کلمات ایجاد علاقه میان عبارات می‌کنند، مانند: «وقتی که ... آنگاه ...» و یا «... مستلزم ... است» و یا «... یا ...»^۵.

در کتاب «المنطق الوصفی» از نوع اول به «علاقات عنصریه» و از نوع دوم به «علاقات منطقیه» یاد شده است.^۶ اکنون به معرفی بعضی از علایق میان کلمات می‌پردازیم و نمونه‌ای از کلمات که این علایق در آنها موجود است را می‌آوریم، ولی قبل از ایراد مثالها معرفی چند اصطلاح لازم است. اگر داشته باشیم (الف) بزرگتر از (ب) است در این صورت مجموعه چیزهایی که در موضع (الف) قرار می‌گیرند «منطقه العلاقة»^۷ نامیده می‌شوند و مجموعه چیزهایی که در طرف (ب) قرار می‌گیرند «مستقر^۸ العلاقة» نام دارند. مجموعه هر دو نیز «مجال العلاقة»^۹ نامیده می‌شود.^{۱۰}

۱- علاقه متناظره^{۱۱}

وقتی است که رابطه هر طرف از قضیه نسبت به دیگری مانند هم باشد، یعنی رابطه، طرفینی باشد. در بعضی از کتابها از آن به «علاقة تماثل» یاد شده است.^{۱۲}

کلماتی مانند «نقیض»، «مساوی»، «مختلف»، «معاصر»، ... دارای این علاقه هستند. مثلاً در (الف) معاصر (ب) است» (ب) نیز با (الف) معاصر است.

۲- علاقه غیر متناظره^{۱۳}

وقتی است که رابطه فوق وجود نداشته باشد، مانند: «بزرگتر از و» کوچکتر از و، بلندتر از و قبلتر از و ...

۲- علاقه جائزة التناظر^{۱۴}

یعنی ممکن است طرف دوم، متناظر طرف اول باشد یا نباشد، بستگی به مورد خاص خود دارد. مانند دوستار کسی بودن و ... مثلاً (الف) دوست دارد (ب) را. ممکن است (ب) نیز دوستار (الف) باشد یا خیر.

۴- علاقه تعدی^{۱۵}

اگر (الف) این علاقه را به (ب) داشته باشد و (ب) به (ج) آنگاه (الف) همان علاقه را به (ج) دارد، مانند کلمات «مستلزم بودن»، «معاصر»، «موازی» بزرگتر از «مساوی».

۵. بعد از این ممکن است بعضی از مثالها به عربی آورده شود. زیرا اولاً عین عبارات متون استفاده شده، به کار رود و ثانیاً بررسی کلماتی که بر انواع، علاقات دارند، در زبان عربی اندکی راحت‌تر از فارسی است.
۶. ص ۱۵۲.

7. Domain

8. Converse Domain

9. Field

۱۰. اصطلاحات مذکور و نیز علاقاتی که ذکر می‌شد از کتاب «المنطق الریاضی» نوشته ذکور کریم متی، از صفحه ۲۵۵ به بعد گرفته شده است.

11. Symmetrical

۱۲. «المنطق الوصفی»، زکی نجیب محمود ص ۱۶۳

13. Asymmetrical

14. Non-symmetric

15. Transitivity



۵- علاقه غیر متعدیه^{۱۶}

مانند «یکسال بزرگتر بودن از» مثلاً (الف) یکسال بزرگتر از (ب) و (ب) یکسال بزرگتر از (ج) است، ولی نتیجه نمی‌شود (الف) یکسال بزرگتر از (ج) است.

۶- علاقه جائزه التعدی^{۱۷}

مانند «دوستار بودن»

۷- علاقه انعکاسیه^{۱۸}

علاقه‌ای است که بین چیزی با ذاتش پیش می‌آیند تنها «هویت» است که این علاقه را نشان می‌دهد.

۸- علاقه غیرانعکاسیه^{۱۹}

مانند «بزرگتر از»، «کوچکتر از»، هیچ چیزی از خودش بزرگتر یا کوچکتر نیست.

۹- علاقه جائزه الانعکاس^{۲۰}

مانند «معجب بودن». چیزی ممکن است از خودش در تعجب باشد «معجب لنفسه» یا خیر.

۱۰- علاقه ترابط^{۲۱}

اگر مجموعه‌ای را در نظر بگیریم و مثلاً علاقه‌ای را (ع)، حال هر دو چیز از این مجموعه اگر یا علاقه (ع) را داشته باشند یا خیر آنگاه می‌گوییم بین آن دو «علاقه ترابط» وجود دارد. مثلاً علاقه «پدر بودن» در مجموعه بشری «ترابط» ندارد؛ این طور نیست که هر دو شخصی را در نظر بگیریم حتماً یکی پدر دیگری باشد. ولی علاقه «بزرگتر» در مجموعه اعداد «ترابط» دارد؛ هر عددی نسبت به عدد دیگر یا بزرگتر هست یا نیست.

تعریف قیاس غیر متعارف (قیاس علاقات)

اگر حد وسط در مقدمه‌های قیاس موضوع یا محمول باشد، قیاس را «متعارف» گویند. ولی اگر حد وسط از «متعلقات» موضوع یا محمول باشد آن را «قیاس غیر متعارف» (علاقات) می‌گویند.

این مطلب هم می‌تواند در قیاس اقترازی حملی مطرح باشد و هم شرطی، مثال حملی چنین است.

الدرة فی الصدف؛ کل صدف جسم، نتیجه می‌دهد: الدرة فی الجسم

در این مثال ملاحظه می‌کنیم در صغری حد وسط متعلق محمول است و در کبری موضوع است البته فعلاً در مقام مقایسه حد وسط با موضوع و محمول هستیم و سور قضایا چندان مورد توجه نیست. و اما مثل قیاس غیر متعارف از نوع اقترازی شرطی.

كلما كانت الارض ثقلية مطلقة كانت فی مركز العالم؛ مركز العالم وسط الافلاك نتیجه می‌دهد:

كلما كانت الارض ثقلية مطلقة كانت فی وسط الافلاك^{۲۲}. در اینجا نیز ملاحظه می‌کنیم حد وسط -

16. Intransitive

17. Non-transitive

18. Reflexiveness

19. Irreflexiveness

20. (non-reflexiveness)

21. Connexity

۲۲. مثال اقترازی شرطی و نیز حملی از کتاب «البرهان» نوشته اسماعیل کلنبری، صفحه ۳۱۲ - ۳۱۳ آورده شده است. قید «ثقلیه مطلقه» در

«مرکز العلم» - در مقدمه اول از متعلقات تالی است ولی در مقدمه دوم خود موضوع است. در بحث‌های آینده مثال‌های متنوع دیگری از قیاس غیر متعارف خواهد آمد. ناگفته نماند با توجه به ویژگی‌هایی از قبیل مشابهت یا مماثلت و یا تعدی که در موضوع یا محمول یا متعلقات آنها در این مثالها وجود دارد، بحث فوق ارتباط تنگاتنگی با بحث نسب (علاقات) در منطق جدید پیدا می‌کند.

چکیده‌ای از سخن عادل فاخوری در مورد قیاس علاقات

عادل فاخوری قسمتی از بحث قیاس را به قیاس غیر متعارف اختصاص می‌دهد. او از صفحه ۹۹ تا ۱۱۰ کتابش - «منطق الوب من وجهة نظر المنطق الحدیث» نکاتی را مطرح می‌کند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

۱ - مبدع بحث علاقات کیست؟

عادل فاخوری می‌گوید: در حالی که منطق ارسطویی عاجز است که از قضیه «اسب حیوان است» این نتیجه بدیهی را بگیرد که «سر اسب سر حیوان است» دمرگان^{۲۲} ادعا می‌کند که برای اولین بار در تاریخ معرفت بشری توانسته است با توجه به بکارگیری علایم و نمادها مفهوم علاقه و نیز علاقه علاقه را کامل کند؟

اما عادل فاخوری معتقد است که اگرچه سخن دمرگان ممکن است در مورد سیر تحول تاریخ منطق در غرب صحیح باشد، ولی در شرق و در میان اعراب، قبل از دمرگان منطق‌انهایی بحث علاقات را، بخصوص در شکل قیاس علاقات مطرح کرده‌اند. منبع اصلی گفتار عادل فاخوری کتاب «البرهان» نوشته اسماعیل کلنبوی (متوفی ۱۲۰۵ هجری قمری) است. از نظر تاریخی ملاحظه می‌کنیم حداقل نیم قرن پیش از اینکه دمرگان نظریه خودش را ابراز کند^{۲۳} کلنبوی قیاس غیر متعارف را در کتابش مورد بحث قرار داده است.

عادل فاخوری از اینکه کلنبوی در زمان طرح بحث قیاس غیر متعارف برخلاف عادت اعراب، به این امر افتخار نمی‌کند و نتیجه می‌گیرد ریشه‌های این بحث در سخنان علمای پیش از کلنبوی هم مطرح بوده است.

اما اینکه در واقع اولین شخصی که به این امر پرداخته چه کسی بوده است معلوم نیست، فقط اشاره‌ای به ابن سینا دارد و اینکه در کتاب «الاشارات و التنبیها» ابن سینا در آغاز به «علاقة تماثل» در

مقابل کره هوا و آب آمده: کره هوا اصلاً ثقیل نیست و کره آب نسبت به هوا ثقیل است نه نسبت به ارض ولی کره ارض به طور مطلق ثقیل است.

23. De Morgan

ال، ۱۸۵۹ میلادی در مقاله‌ای با عنوان «در باره قیاس» به بحث فوق‌الذکر پرداخته، می‌گوید قیاس مورد خاصی از ترکیب



قیاس توجه کرده است و بزودی سایر علاقات متعدیه نیز مطرح شده است.

۲- انواع قیاس علاقات

علاوه بر مثالهای مذکور عادل فاخوری می‌گوید علمای عرب انواع دیگری را نیز ذکر کرده‌اند. بعضی از آنها با توجه به مقدمه غریبه‌ای که باید در نظر گرفت نتیجه بخش هستند، و بعضی دیگر از ضرب (یا ترکیب) محمولات نتیجه می‌دهند. مثال قسم اول چنین است:

«الواحد نصف الاثنین؛ الاثنین نصف الاربعة.» نتیجه می‌دهد «الواحد ربع الاربعة» اما این نتیجه با کمک مقدمه مستتری است: «نصف النصف ربع»

مثال دیگر چنین است:

«الواحد نصف الاثنین؛ الاثنین ربع الثمانية» نتیجه می‌دهد: «الواحد ثمن الثمانية» این نتیجه نیز با کمک مقدمه «نصف اربع ثمن» حاصل می‌شود.

و مثال قسم دوم چنین است: «الفرس مباین للناطق؛ الناطق مساو للانسان» که با ترکیب محمولات چنین نتیجه می‌شود «الفرس مباین للمساوی الانسان»

آنچه که عادل فاخوری بر مطالب فوق می‌افزاید نمادی کردن قیاسات است. اگر «و» را برای موضوع در نظر بگیریم و «ح» را برای محمول و «ط» را برای حد وسط و «.» را به جای رابطه قرار دهیم و «ع» را به عنوان متعلق موضوع یا محمول فرض کنیم صورت کلی قیاساتی که ذکر شد چنین می‌شود:

و.ح (ط)

ط.ع (ی)

و.ح (ع (ی))

۳- عوامل ظهور «علاقه» در بحث قیاس

در خصوص وجود انگیزه‌های بروز و ظهور مسأله علاقات در بحث قیاس، عادل فاخوری سه عامل عمده را ذکر می‌کند.

عامل اول - قیاس مساوات

از جمله موضوعاتی که می‌توان گفت همه منطقدانان مسلمان، به آن پرداخته‌اند قیاس مساوات است. صورت کلی این قیاس چنین است:

الف) مساو (ب)؛ (ب) مساو (ج)؛ نتیجه می‌دهد (الف) مساو (ج)

همان طور که ملاحظه می‌شود حد وسط یعنی (ب) در مقدمه اول متعلق محمول است و در مقدمه دوم موضوع. بنابراین شایسته است که از موارد خاص قیاس علاقات باشد، از طرف دیگر دو نوع از «علاقه» در قیاس مساوات به لحاظ رابطه «تساوی» مطرح است: علاقه تناظر و علاقه تعدی.

اینکه چگونه بحث قیاس مساوات مطرح شده است و مسائل پیرامون آن چه می‌باشد را به بررسی و نقد مطالب بخش دوم موكول می‌کنیم.

عامل دوم - تمثیل در اصول فقه

عادل فاخوری می‌گوید - از جمله مطالبی که نقش عمده‌ای در بحث از قیاس علاقات داشته، مشکله‌ای بوده است که اصولیون با آن مواجه بوده‌اند. در واقع قیاس غیر متعارف به وجود نیامد، مگر آنکه علم اصول فقه به درجه کمال خویش رسیده بود و از این رو تأثیر بسزایی در پهنه سایر علوم داشته است. از جمله تعلیلهای شرعی که در این علم بکار می‌رود «قیاس تمثیل» است که در فقه به «قیاس» مشهور است. مثال مشهور در این خصوص این است:

«النبیذ مثل الخمر؛ الخمر حرام بنا بر این النبیذ حرام»

ملاحظه می‌کنیم که حد وسط، یعنی خمر، اگرچه در مقدمه دوم موضوع است، ولی در مقدمه اول متعلق محمول است؛ و به عبارت دیگر حد وسط در دو مقدمه عیناً تکرار نشده، پس از جمله موارد قیاس غیر متعارف است و لذا اینجا یکی از مواضعی است که منطق و اصول فقه بهم گره می‌خورند و نتایج منطقی یا اصولی از مطلب فوق، بی‌تأثیر بر ناحیه دیگر نخواهد بود.

عامل سوم - وجود یا عدم وجود «رابطه» در زبان عربی

از جمله عواملی که سهم بسزایی در مسأله قیاس غیر متعارف و به طور کلی بحث علاقات داشته وجود یا عدم وجود «رابطه» در زبان است. همان طور که می‌دانیم زبان عربی اصالتاً ناقد رابطه بین موضوع و محمول در جمله حملیه است. لذا عادل فاخوری معتقد است تعجبی ندارد که دمرگان با تحلیل «رابطه» بود که انواع و اقسام علاقات را مطرح کرد و شاید بتوان از کلام او نتیجه گرفت که اگر زبان عربی نیز دارای کلماتی بسود که بر «رابطه» دلالت می‌کرد، مدت‌ها قبل از دمرگان انواع علاقات را مسلمانان کشف کرده بودند. کلام عادل فاخوری چنین است:

«ثمة سبب ثالث سهل ظهور البنية العلاقية و هو عدم وجود الرابطة فی اللغة العربية. و لاجب فی ذلك ان دی مورغن توصل الی تحلیل العلاقات انطلاقاً من استقصائه طبيعة الرابطة»^{۲۵}

۴ - نمادگذاری اشکال اربعه قیاس غیر متعارف

عادل فاخوری با توجه به مثالهای کلنبوی «البرهان»، اشکال چهارگانه قیاس غیر متعارف را نمادگذاری می‌کند. بنابر گفته کلنبوی و تأیید عادل فاخوری تمام شرایط انتاج در قیاس غیر متعارف همانهایی است که در قیاس متعارف مورد نظر است. در اینجا برای اختصار از هر شکل فقط ضرب اول آن را می‌نویسیم.



علاقه‌مندان می‌توانند تمام ضروب اشکال اربعه را در صفحات ۱۰۴ تا ۱۰۹ کتاب عادل فاخوری - منطق العرب من وجهة المنطق الحديث - بیابند.

شکل اول - حد وسط متعلق محمول در صغری است و موضوع در کبری؛ مانند:

شکل کلی ضرب اول از شکل اول چنین است:

هذا غلام رجل کل و.ح (ط)

کل رجل انسان کل ط.ع

هذا غلام انسان کل و.ح (ع)

شکل دوم - حد وسط متعلق محمول در صغری و محمول است در کبری؛ مانند:

شکل کلی ضرب اول از شکل دوم چنین است:

هذا غلام رجل کل و.ح (ط)

لا شی من المرأة برجل کل ع.ط

هذا لیس بغلام امرأة کل و.ح (ع)

شکل سوم - حد وسط متعلق موضوع در صغری و موضوع است در کبری؛

مانند:

شکل کلی ضرب اول از شکل سوم چنین است:

غلام رجل انسان کل و (ط) ح

کل رجل حیوان کل ط.ع

غلام بعض الحیوان انسان بعض و (ع) ح

شکل چهارم - حد وسط متعلق موضوع در صغری و محمول است در کبری؛ مانند:

شکل کلی ضرب اول از شکل چهارم چنین است:

غلام انسان حیوان کل و (ط) ح

کل رومی انسان کل ع.ط

غلام بعض الرومی حیوان بعض و (ع) ح

سه نکته در اینجا به چشم می‌خورد.

نکته اول - در این نوع قیاسها تشخیص صغری و کبری بر طبق روال عادی قیاس متعارف نیست؛ به عبارت دیگر، همان طور که می‌دانیم در قیاس متعارف موضوع و محمول نتیجه است که مشخص کننده اصغر و اکبر و در نتیجه صغری و کبری قیاس است؛ ولی در قیاس غیر متعارف نقش اصلی در تعیین صغری و کبری به عهده متعلق موضوع و محمول است نه خود موضوع و محمول.

با دقت در مثالهای کلنبوی می‌بینیم که اصغر و اکبر در نتیجه همان موضوع و محمول در صغری است و تنها نقشی که به کبری داده شده است تعیین متعلق موضوع یا محمول صغری است.

این مطلب با نمادگذاری عادل فاخوری کاملاً مشخص می‌شود. ملاحظه می‌کنیم «ع» که موضوع یا محمول کبری است، در نتیجه در موضع «متعلق بودن» (ع) قرار دارد.

این ضابطه در نتیجه‌گیری برای این است که در تمام مواد نتیجه به دست آید والا اگر ضابطه نتیجه‌گیری را عوض کنیم ممکن است در بعضی مواد، نتیجه حاصل نشود. مثلاً اگر در شکل سوم، پس از آنکه سور قضیه را بر محمول صغری وارد کردیم و آنگاه موضوع صغری به آن اضافه شود و سپس محمول کبری را محمول نتیجه قرار دهیم نتیجه غلطی به دست می‌آید؛ مانند:

غلام المرأة انسان

کل مرأة مؤنث
نتیجه
غلام بعض الانسان مؤنث
برخلاف ضابطه‌ای که از کلام کلنبوی استنباط می‌شود، که در این صورت نتیجه به دست آمده چنین است:

غلام بعض المؤنث انسان، که نه تنها در این ماده، بلکه در تمام مواد صادق است.

نکته دوم - اندک اختلافی بین نمادگذاری عادل فاخوری و مثالهای کلنبوی مشاهده می‌شود: عادل فاخوری اولاً صغری و کبری را به شکل محصورات اربعه ذکر می‌کند ولی کلنبوی فقط کبری را به گونه محصورات اربعه ذکر می‌کند.

ثانیاً: عادل فاخوری سور را بر موضوع نتیجه داخل می‌کند، در حالی که کلنبوی سور را بر سر متعلق می‌آورد. مثلاً در شکل سوم، کلنبوی نتیجه را چنین می‌نویسد:

غلام بعض الحيوان انسان، در حالی که بعقیده عادل فاخوری چنین است:

بعض غلام الحيوان انسان.

اگرچه از نظر مفهومی چندان تفاوتی بین دو نتیجه نیست ولی اختلاف صوری کاملاً مشهود است و ناگفته نماند سخن عادل فاخوری با ضابطه‌ای که برای استنتاج در قیاس متعارف ذکر می‌شود منطبق‌تر است.

نکته سوم - در این نمادها قضیه سالبه با علامتی که روی علامت رابطه گذاشته شده معین می‌شود؛ مثلاً (الف) (ب) نیست به شکل نمایش داده می‌شود: (الف)، (ب)

سرانجام، عادل فاخوری به مشکل مطروحه در آغاز بحث باز می‌گردد، و آن نتیجه‌گیری قضیه «سراسب سرحیوان است» از قضیه «اسب حیوان است». با توجه به مطالبی که گفته شد و با کمک از قیاس علاقات می‌توان از ضرب اول شکل اول استفاده کرده چنین نوشت:

کل راس فرس هوراس فرس

کل فرس هو حیوان

کل راس فرس هو راس حیوان

مقدمه‌ای که اضافه شده - مقدمه اول - یک توتولوژی و همیشه صادق است.

در پایان این بحث، عادل فاخوری چنین می‌گوید:



«علی رغم اینکه در مطالبی که گفته شد نواقصی موجود است شکی نیست که قیاس غیر متعارف پدید آمد تا برخی از مشکلاتی را که در قیاس ارسطویی وجود داشت برطرف کند؛ اما برخلاف آنچه که در غرب پیش آمده و این قیاس جایگاه خاصی را در منطق جدید به دست آورد، به علت عدم توجه به علایم و نمادها، اعراف نتوانستند آن طور که شایسته است نتایج کاملی را از این مباحث به دست آورند.»^{۲۶}

بررسی و نقد قیاس علاقات

عادل فاخوری در بحث خود از منابعی استفاده کرده است. منبع اصلی او کتاب «البرهان» دارای سه حاشیه است: حاشیه اول متعلق به خود مصنف است و حاشیه دوم و سوم متعلق به دو عالم از علمای کُر است: الپنجیانی و ابن القره داغی.

ما در بررسی خود حتی المقدور سعی کرده‌ایم به منابع مورد استفاه عادل فاخوری رجوع کنیم و علاوه بر آن برای تکمیل بحث از منابع دیگری نیز کمک گرفته‌ایم.

ارسطو و قیاس علاقات

ارسطو در «تحلیلات نخستین» از ارگانون، قیاس را چنین تعریف می‌کند:

«فاما القیاس فهو قول اذا وضعت فيه اشیاء اکثر من واحد لزم شی ما آخر من الاضطرار لوجود تلك الاشیاء الموضوعه بذاتها.»^{۲۷}

این تعریفی است که مبنای تعریف همه کسانی قرار گرفته که بعد از ارسطو قیاس را تعریف کرده‌اند.

منظور ارسطو از قید «بذاتها» در تعریف قیاس این است که صرفاً همان مقدمات موجب آن نتیجه شده باشند و احتیاجی به مقدمه دیگری نباشد. ارسطو در همان «تحلیلات نخستین» به صراحت اظهار می‌کند که قیاس اقترانی حملی بایستی از سه حد - حد اکبر و اصغر و حد وسط - و دو مقدمه تشکیل شده باشد.

به نظر می‌رسد نتیجه‌گیری منطقدانان بعدی، از قید «بذاتها» با آنچه ارسطو مد نظر داشته، متفاوت است. آنها می‌گویند این قید برای اخراج قیاس مساوات و مشابه آن از تعریف است. ممکن است این هم یکی دیگر از نتایج تعریف باشد؛ ولی ظاهراً آنچه ارسطو می‌خواسته ابراز کند تفاوت قیاس «کامل» از «غیر کامل» بوده است، قیاس غیر کاملی که با قیاس غیر متعارف فرق دارد.

او در ادامه سخن می‌گوید:

«والقیاس الكامل هو القیاس الذی لیس یحتاج فی بیان ما یحب عن مقدماته الی استعمال شیء غیرها»^{۲۸}

۲۷. «متعلق ارسطو»، عبدالرحمن بدوی، الجزء الاول، ص ۱۴۲.

۲۶. همان مرجع ... ص ۱۱۰.

۲۸. همان مرجع، ص ۱۴۳.

و باید دانست که در قیاس «غیر کامل» آن است مقدماتی باید افزود: ولی آن مقدمه باید مربوط به همان قیاس اصلی باشد «مثلاً نقیض یا عکس آن مقدمات - در حالی که در قیاس علاقات و از جمله قیاس مساوات مقدماتی با عنوان «مقدمه غریبه» افزوده می‌شود - ارسطو می‌گوید:

«والذی لیس بکامل هو الذی یحتاج فی بیان ما یجب عن مقدمات الی استعمال شیء واحد او اشیاء مما هو واجب عن المقدمات الی ألف منها، غیر انها لم تکن استعملت فی المقدمة»^{۲۹}

در واقع، ارسطو فقط شکل اول از قیاس را قیاس کامل می‌داند و حتی اشکال دوم و سوم را قیاس غیر کامل دانسته، می‌گوید اگر با استفاده از مقدماتی به شکل اول برگردانده شوند قیاس کامل می‌شوند. مثلاً در صفحه ۱۵۸ در مورد شکل سوم می‌گوید:

«ولیس یکون فی هذا الشكل ایضاً قیاس کامل» و در صفحه ۱۶۲ می‌گوید:

«و تبین ان القیاسات الی لیست بکامله انما تکمل اذا صیرت الی الشكل الاول».

با توجه به مطالب فوق نایستی قیاس غیر کامل مطرح شده از جانب ارسطو را همان قیاس غیر متعارف (علاقات) مورد بحث خودمان بگیریم.

اما بعضی از مثالهایی را که ارسطو در ضمن مباحث مختلف ارائه می‌دهد، شاید حاکی از توجه او به قیاس علاقات باشد؛ مثلاً در همان «تحلیلات نخستین»؛ عنوان «الحدود فی مختلف الاقوال» می‌گوید:

باید سعی کرد حدود مقدمات کاربردی در شکل کلمات مفرد باشد. مثلاً انسان، خیر، اضداد، به جای اینکه لانسان یا لخير و یا لاضداد را به کار ببریم. اگرچه در دنباله سخن می‌گوید مقدمات را همچنان که حق و صحیح است می‌گیریم مانند «هذا ضعف لهذا» و یا «هذا من هذا» و ..

(اما به نظر می‌رسد معتقد باشد در مقام نتیجه‌گیری و تشکیل قیاس بایستی سعی کرد حتی المقدور حدود مقدمات را از حالت جار و مجرور یا صفت و موصوف و غیره بیرون آورده، تبدیل به کلمات مفرد کرد).

ارسطو در صفحه ۲۳۶ مطلب را روشنتر بیان می‌کند. او می‌گوید سزاوار است در مقام تشکیل قیاس اسمی را با اسم مترادفش و یا خبری را با اسم یا خبری دیگر جانشین کرد و خلاصه اینکه باید سعی کرد به جای استفاده از خبر در حدود، از اسم استفاده کرد زیرا کار را ساده‌تر می‌کند.

به نظر می‌رسد پیشنهاد ارسطو این است که اگر حدود در قیاس کلمات مرکب هستند به کلمات مفرد تبدیل شوند تا شاید با یکسان شدن حد وسط نتیجه‌گیری آسانتر شود.

بنابراین ممکن است بتوان گفت ریشه بحث علاقات در آثار ارسطو به‌طور پراکنده و آن‌هم به‌گونه‌ی اشاره‌ای و نه صریح وجود دارد، اما اینکه چرا ارسطو از خود قیاس علاقات استفاده نمی‌کند و سعی دارد آنها را به شکل موضوع - محمول مطرح کند داستان دیگری دارد که در بحث بعد به آن می‌پردازیم.



نقش «رابطه» در قیاس علاقات

همان طور که عادل فاخوری نیز اشاره کرده است مشکل عمده‌ای که در منطق ارسطویی در رابطه با عدم پرداختن به قیاس علاقات وجود دارد، طرح ارسطو در مورد فرم و شکل قضیه است یعنی صورت «موضوع - محمولی» بودن قضایا و محدود شدن به همین یک شکل.

البته به نظر می‌رسد اندیشه فرم «موضوع - محمولی» بودن قضایا ریشه در تفکر ارسطو نسبت به مقولات عشر دارد. تفاسیر متعددی از مقولات عشر ارسطویی به عمل آمده است: بعضیها آن را تقسیم‌بندی زبانی می‌دانند: چه کلمه‌ای اسم است، فعل است و صفت و ... بعضی دیگر آن را تقسیم‌بندی موجودات می‌دانند، البته این تفاسیر مانع الجمع نیستند. اما تأکید ارسطو بر جوهر اولیه^{۳۰} و اینکه غایی‌ترین موضوع در قضایا همین جوهر اولیه است منجر به تأکیدی بیشتر بر محدود شدن قضایا در شکل «موضوع - محمولی» شده است، مسأله‌ای که تا زمان لایب نیتس بیشتر علما را تحت نفوذ خود داشته است: اگر جوهر اولیه را موضوع غایی محمولات محسوب کنیم قضایای «صادقه» در چنین قالبی کنجانه می‌شوند:

«این (جوهر اول) چنین و چنان است یا نیست» و در واقع این شکل از قضایا پایه سایر گونه‌های دیگر از قضایا می‌شود. حتی ارسطو قضایای کلی، یعنی محصورات اربعه را سعی می‌کند با استفاده از شکلی که در بالا گفته شد تبیین کند: محمولی را می‌گوییم حمل برهه موضوعات می‌شود که هیچ موضوعی یافت نشود که آن محمول بر آن حمل نشود.

بنابراین ساختار محصورات اربعه - که مقدمات قیاس ارسطویی از آنها تشکیل می‌شود - براساس شکل قضیه «موضوع - محمولی» است و فقط چیزی که اضافه شده «سور» قضیه است.

بدین ترتیب جای شگفتی نیست که ارسطو و تابعین او سعی داشته باشند هر موضوع یا محمولی که از حالت استاندارد قضیه «الف ب است (نیست)» خارج شده باشد را به طریقی به این شکل برگردانند.

قبلاً گفتیم عادل فاخوری از جمله عوامل مؤثر در پیدایش منطق نسب و نیز قیاس علاقات را تحلیل دمرگان از «رابطه» بین موضوع و محمول می‌شمارد. این سخن کاملاً درست است هر چند نیل^{۳۱} در «سیر تحول منطق» می‌گوید بنا به نقل^{۳۲} پیرس پیش از دمرگان آکهام^{۳۳} از نسبی همچون متناظر و غیر متناظر یاد کرده است.^{۳۴}

نیل اظهار می‌دارد که انگیزه منطقدانان در مورد منطق نسب از آنجایی پیدا شد که جرج بول^{۳۵} توانست قواعد قیاس را با کمک جبر تبیین کند؛ لذا عده‌ای به فکر افتادند که منطق را با کمک جبر تبیین کننده شرودر^{۳۶} و پیرس از پیش قراولان او بودند.

اما به حق باید گفت این دمرگان بود که تدقیق بیشتری در مورد نقش «رابطه» در مسأله قیاس کرد، و

30. Primary Substance

31. Kneale

32. Pierce

33. Okkham

34. "The development of Logic", William, Kneale & Martha Kneale, Clarendon press, Oxford, 1978, p.428.

35. Boole

36. Schröder

صرفاً آن را به عنوان ایجاد کننده اینهمانی^{۳۷} ندانست، بلکه نقش اساسی در خود نتیجه گیری دارد. در واقع دمرگان در مورد رابطه تساوی توجه خاصی به خواص تعدی^{۳۸} و تناظر^{۳۹} این رابطه داشت. این دو خاصیت از جمله علاقات مهم، در بحث نسب و علاقات هستند. دمرگان نه تنها به این دو خاصیت توجه کرد بلکه به سایر «علاقات» نیز مسأله را تعمیم داد. او در آغاز بین نسبت دوستار کسی بودن^{۴۰} و متضاد آن و نیز^{۴۱} محبوب تمایز قائل شد؛ سپس بحث را به روابط مرکب^{۴۲} و یا ضرب روابط^{۴۳} گسترش داد. روابطی نظیر (Lof Mof) و نیز حالت این روابط وقتی سورهایی را می پذیرند مورد توجه قرار داد، عباراتی همچون «الف هر ب؛ الف هیچ چیز غیر از (ب) ی ج» و...^{۴۴} سپس به رابطه این نسب پرداخته قوانینی برای ترکیب و اعمال آنها ابراز کرد.

اما اگرچه در زبان یونانی - برخلاف زبان عربی - کلمه‌ای که دلالت بر رابطه کند وجود دارد؛ ولی متأسفانه ارسطو خودش را منحصر در رابطه «اندراج» کرده، اندراج مثلاً موضوع در حد وسط و حد وسط در حداکبر، در حالی که رابطه اندراج یا «تضمن» یکی از روابط موضوع و محمول است و روابط بسیار دیگری داریم که به تعدادی از آنها اشاره شد.

عبدالرحمن بدوی می گوید ارسطو تقریباً رابطه و محمول را یکی قلمداد کرده و لذا چندان مشکلی در مورد رابطه نداشته است، درحالی که پایه و اصل منطق نسب بر «رابطه» قرار دارد. روابطی همچون مساوات، بزرگتر، کوچکتر و بسیاری از روابط ریاضی از نوع رابطه اندراج یا تضمن نیستند، بلکه رابطه «اضافه» می باشند.

ارسطو در «تحلیلات نخستین» از ارکانون بصراحت مسأله اندراج حداکبر در حد وسط و حد وسط در حد اصغر را مطرح می کند.

«فاذا ما كانت الحدود الثلاثة مرتبة بعضها مع بعض على هذه الصفة، و هو ان يكون كل الاخير موجوداً في كل الاوسط، و كل الاوسط موجوداً في كل الاول او غير موجود في شيء منه فمن الاضطرار ان يكون حينئذ من الرأسین قیاس کامل واعنی بالاوسط الذی هو فی شیء و فیة شیء آخر و هو فی المرتبة ایضاً اوسط. و الرأسان احدهما فی شیء و الاخر فیة شیء».^{۳۵}

در ترجمه آثار فلاسفه یونان به عربی، اعراب برای رابطه، چون کلمه خاصی نداشتند گاهی از ضمیر «هو» و یا «هی» استفاده می کردند، و گاهی از فعل «کینونة». اگرچه منطقدانان، مسلمان تا حدی با قیاس علاقات آشنایی داشته اند و سخنانی در این مورد از آنان نقل خواهیم کرد اما باید گفت متأخرین و معاصرین و به خصوص پس از پیشرفت منطق نسب در غرب بوده است که مسلمانان نیز انواع روابط بین موضوع و محمول را مورد تدقیق قرار داده اند.

37. Identity

39. Symmetry

41. Loved by

43. Relative Products

38. Transitive

40. Lover of

42. Compound Relations

44. L of every M, of none, but M's...



عبدالرحمن بدوی در کتاب خود «المنطق الصوری و الرياضی» به لاشلییه^{۳۶} اشاره کرده^{۳۷}، می‌گوید او بین احکام تضمن و احکام اضافه تمایز قائل شد در حالی که اعراب به تبع منطق ارسطویی صرفاً به رابطه به‌عنوان «فعل کینونة» می‌نگریستند و رابطه را فقط رابطه اندراج حدی در حدی دیگر می‌پنداشتند؛ مثلاً وقتی گفته می‌شد انسان فانی است منظور این بوده است که صفت فنا به انسان نسبت داده می‌شود و یا اینکه صفت انسان متضمن صفت فناست؛ و به عبارت دیگر انسان از افراد فنا شونده‌گان است.

اما امثله‌های دیگری نیز هست که رابطه حدود در آنها اندراج نیست. بدوی می‌گوید: ریاضیدانان سهم بسزایی در توسعه منطق جدید و منطق نسب براساس احکام اضافه دارند. در قضایایی که احکام اضافه دارند دیگر صحبت از موضوع و محمول نیست و لذا نتایجی صحیح در این منطق گرفته می‌شود که بر طبق قواعد قیاس ارسطویی قابل استنتاج نیست.

بدوی اضافه می‌کند تنها وجه اشتراک منطق ارسطویی و منطق نسب این است که در هر دو، قانون امتناع اجتماع تناقض وجود دارد و تعجبی هم ندارد؛ زیرا این قانون در همه جا حکمفرماست و از بدیهیات اولیه است. لاشلییه کوششهایی را که بعضی از افراد انجام می‌دهند تا هر مثالی را به شکل «موضوع - محمولی» درآورند مسخره می‌کند. مثلاً می‌گویند «الف = ب» معنایش این است الف از جمله اشیایی است که باب مساویند؛ اما در واقع رابطه در این مثال چنین معنایی را نمی‌دهد و صرفاً بیانگر علاقه‌ای بین الف و ب است. بعضی اوقات مدافعین منطق قدیم مثال فوق را چنین تحویل می‌کنند: «الف و ب» متساوی هستند.

در اینجا عبدالرحمن بدوی در مقام دفاع از منطق قدیم در مقابل لاشلییه موضعگیری کرده می‌گوید در این حالت اجزای حکم، یعنی موضوع و محمول، الف و ب نیست، بلکه موضوع همان رابطه است؛ یعنی داریم: «رابطه بین الف و ب رابطه مساوات است» و یا بگوئیم «مساوات علاقه بین الف و ب است» پس در اینجا الف و ب دو حد قضیه نیستند، بلکه هر دو تشکیل دهنده یک حد هستند و حد دیگر همان «رابطه» است، یعنی رابطه «مساوات».

اما در ادامه بحث، بدوی از سخن خود برمی‌گردد و می‌گوید: این پاسخ چندان خوب نیست و در آن نوعی تعسف وجود دارد: تفسیری که از قضیه می‌شود نوعی تکلف دارد و نیز قیاسهایی را می‌بینیم که در منطق جدید صحیح است؛ ولی با روش منطق قدیم فاسد است و سرانجام می‌گوید:

«... و لذلك يجب الاعتراف مع لاشلییه و اصحاب المنطق الرياضی بانّ رابطه التضمن هی نوع واحد من انواع الرابطة، اما الروابط فلاحصرلها»^{۳۸}

منطقدانان مسلمان و قیاس علاقات

اینکه عادل فاخوری مرجع اصلی خود را برای بررسی قیاس علاقات کتاب «البرهان» کلنبوی قرار داده از این نظر است که شاید تنها کسی که بصراحت از قیاس «غیر متعارف» با همین عنوان نام برده و اشکال مختلف آن و مثالهای متنوعی از آن را مورد بررسی قرار داده است کلنبوی باشد. اما همان طور که قبلاً ذکر شد ریشه بحث در مباحث منطقدانان قبل از کلنبوی به خصوص در آثار ابن سینا و خواجه طوسی موجود بوده است.

با بررسیهایی که به عمل آمد، به نظر می‌رسد در دو موضع جای بحث از قیاس غیر متعارف در کلام قدما به چشم می‌خورد: یکی وقتی که به تعریف قیاس پرداخته و قیود آن را مورد تبیین قرار داده‌اند و دیگری هنگامی که بحث قیاس مساوات را پیش کشیده‌اند، البته بحث دوم تابع بحث اول است.

شیخ‌الرئیس همان تعریف ارسطویی از قیاس را ذکر کرده می‌گوید:

«و هو قول مولف من اقوال، اذا سلم ما اورد فيه من القضايا، لزم عنه لذاته قول آخر»^{۴۹}

خواجه نصیر الدین طوسی در شرح قید «مایلزم عنه» می‌گوید هم شامل لزوم بین می‌شود مانند قیاسات کامل و هم لزوم غیر بین مانند قیاسات غیر کامل.

و در شرح قید «لذاته» می‌گوید این طور نباشد که قیاس مفید قول دیگری باشد به لحاظ اینکه در بردارنده قول مستتري است که تصریح به آن نشده و یا اینکه بعضی از مقدمات در قوه مقدمه دیگری باشد.

مثال اول همان قیاس مساوات است که بعداً بحث آن خواهد آمد و مثال دوم چنین است:

الجسم ممکن و الممكن محدث؛ بنابراین، الجسم لیس بقديم. این نتیجه از این نظر به دست آمده که مقدمه دوم در حکم این مقدمه است: «الممكن لیس بقديم».

به نظر می‌رسد به تبع ارسطو برای ابن سینا و به خصوص خواجه نصیر پیش فرضهایی مطرح بوده است: قیاس کامل آن است که دو مقدمه و سه حد داشته باشد و حتماً حد وسط «عیناً» تکرار شده باشد. اگر این شرایط برقرار باشد قیاس ذاتاً، بدون کمک از مقدمه‌ای خارجی، مفید نتیجه خواهد بود و الا جزء قیاسهایی است که تحت عنوان «قیاس مساوات» نامیده می‌شوند.

همان طور که تا به حال متوجه شده‌ایم عمده‌ترین اختلاف قیاس علاقات با قیاس متعارف، در عدم تکرار حد وسط بتامی است و بنابراین جا دارد در اینجا نظر منطقدانان مسلمان را اولاً در مورد لزوم تکرار حد وسط جویا شویم و سپس ببینیم آیا در مورد مقدمه‌ای که در قیاس مساوات اضافه می‌شود همگی متفقند یا اختلاف نظر دارند.

آیا «حد وسط» باید عیناً تکرار شود

اگرچه بیشتر منطقدانان به پیروی از ارسطو، تکرار حد وسط را برای اینکه ذاتاً و فقط با استفاده از دو

۴۹. «منطق و مباحث الفاظ»، (الرسالة المحیطة بتشکيلات)، ص ۳۹۰.



مقدمه به دست آید لازم می‌دانند؛ ولی در میان علما افرادی بوده‌اند که تکرار حد وسط را لازم نمی‌دانسته‌اند.

فاضل اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری از جمله این افراد است. بنا به نقل خواجه طوسی، ابهری در کتاب خود «تنزل الافکار فی تعدیل الاسرار» چنین می‌گوید:

«واعلم ان التألیف قد یكون منتجاً و ان لم یتكرر فیہ الاوسط بتمامه مثل قولنا» «کل ج ب بالفعل، و کل الف هو لآب دائماً» ینتج «لاشیء من ج الف دائماً»

خواجه نصیر نقدی بر کتاب ابهری دارد به نام «تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار» این رساله در کتاب «منطق و مباحث الفاظ» آمده است؛ در صفحه ۲۲۴ این کتاب در پاسخ ابهری می‌گوید در مثال فوق کبرای قیاس ملزوم این قضیه است «لاشیء من الف ب» پس در واقع اگر این لازمه را بگیریم و آن صغری را، حد وسط باز تکرار شده و این مثال شبیه مورد زیر است:

کل ممکن حادث؛ و کل واجب قدیم. که نتیجه بگیریم «لاشیء من الممكن بواجب» در حالی که اصلاً در اینجا حد وسط نداریم. در اینجا نیز کبری ملزوم این قضیه است «لاشیء من الواجب بحادث» پس باز هم حد وسط، یعنی کلمه حادث، تکرار شده است. در پایان خواجه نصیر یک بار دیگر لزوم تکرار حد وسط را از شرایط اصلی قیاس می‌داند.

در کتاب «منطق و مباحث الفاظ» که مجموعه متون و مقالات تحقیقی است رساله‌ای از شیخ عبدالله الجیلانی وجود دارد به نام «الرسالة المحیطة بتشکیکات» در تشکیک هفدهم در مورد تکرار حد وسط سخن به میان رفته و اینکه اگر تکرار نشد مثل قیاس مساوات امر از چند حالت خارج نیست: یا با مقدمه‌ای خارجی که مورد قبول باشد نتیجه حاصل می‌شود. مانند قیاس مساوات، و یا حدود در مقدمه‌ها را طوری تأویل کنیم که حد وسط تکراری شود مانند این مثال: «هذا فی المكان و کل حاصل فی المكان جسم، فهذا جسم» که در اینجا می‌توان چنین تأویل کرد که مقدمه اول در حکم این قضیه باشد: «هذا حاصل فی المكان» پس حد وسط، یعنی «حاصل فی المكان» تکرار می‌شود، و حالت سوم اینکه اصلاً قابل تأویل نباشد که در این صورت قیاس باطل است مانند: کل انسان حیوان، و کل فرس جنس.

سپس الجیلانی اعتراضی را از جانب عده‌ای مطرح کرده و آن اینکه با بداهت عقلی از دو مقدمه «زید ابوکاتب» و «کل کاتب یقرء» نتیجه می‌گیرد. «زید ابوقاری» در حالی که نه از نوع قیاس مساوات است که احتیاج به مقدمه‌ای خارجی داشته باشد؛ نه قابلیت تأویلی که ذکر شد دارد. پس قاعده فوق، یعنی یا مقدمه صحیح خارجی در بین باشد و یا قابلیت تأویل و یا اصلاً نتیجه بخش نیست، نقض می‌شود.

و اما شیخ عبدالله الجیلانی که در واقع مدافع قاعده مذکور است، در مقام پاسخ به معترضان چنین می‌گوید:

«اقول: قال الشیخ فی الاشارات: و اعلم انه لاسواء قولک الاوسط علة لوجود الاکبر مطلق او معلول له و قولک انه علة او معلول لوجود الاکبر فی الاصغر، انتهى. و مثل له المحقق الطوسی طاب ثراه بقولنا: العالم مؤلف و لكل مؤلف مؤلف، فان الاوسط و هو «المؤلف» و ان کان معلولاً للاکبر و هو المؤلف فأنه علة

لوجود الاكبر في الاصغر، وهذا برهان لمي ليس بأني، انتهى، فالقوم يؤولونه الى قولنا: العالم مؤلف، و كل مؤلف ذو مؤلف، انتزاعاً من اللام الجارة في قوله ولكل مؤلف، حتى يتكرر الاوسط»^{۵۰}

به نظر اینجانب آنچه که از کلام الجیلانی در رابطه با بحث تکرر، حد وسط استنباط می‌شود این است که او با استناد به کلام شیخ الرئیس بین اینکه صرفاً وجود حذاکبر را مورد نظر داشته باشیم و یا اینکه وجود حذاکبر «برای» حذاصغر فرق می‌گذارد، یعنی بخواهیم نتیجه‌گیری از مقدماتی کنیم که در این حالت دوم بایستی حد وسط تکرار شود.

به هر حال آنچه که برایمان بیشتر اهمیت دارد ادامه سخن شیخ الجیلانی است. او می‌گوید محقق دوانی چندان اعتقادی به تکرار حد وسط ندارد و هیچ معنی نمی‌بیند که متعلقات حد وسط در نتیجه تکرار شده باشند. کلام او چنین است:

«و اما المحقق الدواني فيوجه على وجه لا يحتاج الى ارتكاب المسامحة في هذا القياس [منظورش مثالی است که خواجه طوسی آورده] و لا يرد عليه ما يرد على القوم على ما عرفت [منظور قول معترض است که قاعده قوم در بعضی از مثالها نقض می‌شود] و هو ان الاكبر حقيقة هو المؤلف و الاوسط هو المؤلف و اللام الجارة تعادى النتيجة و يمنع كون الوسط يجب تكرره بعينه بلا زيادة و نقصان، بل كثيراً ما زيد على الاوسط شيء يعاد في النتيجة كما في قولنا: زيد ابن عبدالله و عبدالله كاتب فزيد ابن كاتب من غير تحمل و ارجاع الى واحد من الاقيسة المشهورة، فلا يرد عليه ما يرد على القائلين بالاول»^{۵۱}

اگر بتوان گفت منظور محقق دوانی از اینکه مثالهای مذکور از نوع قیاسهای مشهور نیست قیاس «غیر متعارف» است می‌توان کلام او را آشکارا مربوط به قیاس‌علاقات دانست و این تایید دیگری است که قبل از کلبوی علمایی بوده‌اند که به موضوع اشاراتی داشته‌اند.

و اما نظر خاص قطب‌الدین رازی شارح مطالع الانوار، قابل توجه است. او پس از ذکر نظر ارموی در مورد مقدمه خارجی که در قیاس مساوات و نظایر آن بایستی افزود و نقد بررسی و در واقع ردّ قول ارموی، در مورد لزوم تکرار حد وسط نظر منفی دارد و می‌گوید:

اینکه در تعریف قیاس آمده که مقدمه‌ها ذاتاً مستلزم نتیجه باشند دلالت بر تکرار حد وسط ندارد و لازم نیست همیشه با تکرار حد وسط نتیجه ذاتاً اخذ شود. از لزوم بدون واسطه این را می‌فهمیم که مجرد تعقل دو مقدمه کافی است در اخذ نتیجه و از لزوم با واسطه این را می‌فهمیم که تعقل دو مقدمه به تنهایی کفایت نمی‌کند و دیگر احتیاجی به تکرار حد وسط نیست. کلام او چنین است:

«و ههنا بحث فأنالسنا نعقل من اللزوم بلا واسطة الا ان مجرد المقدمتين كاف في تعقل النتيجة و من اللزوم بواسطة ان تعقل المقدمتين لا يكفي في تعقل النتيجة و انما يكفي مع تعقل الواسطة و من البين ان من تعقل ان (۱) مساو (ب) و (ب) مساو (ج) و تعقل ان كل مساو للمساوي مساو تعقل جزماً ان (۱) مساو (ج) و لا احتياج الى تكرار الواسط قطعاً» (۲۶).

به نظر می‌رسد شارح مطالع، با توجه به فعل تعقل که دو مرتبه در کلام خود آورده هر دو مقدمه



قیاس را به عنوان یک مقدمه فرض کرده و مقدمه دیگر را همان مقدمه خارجی ای که دیگران ذکر می کنند گرفته است و لذا اگر این طور باشد نزاع او با دیگران لفظی است گرچه بوضوح لزوم تکرار حد وسط را نفی می کند. این صراحت را نیز در دنباله سخن او می یابیم. خلاصه کلام او چنین است که گاهی به خصوص در بعضی از مثالها، مانند قیاس مساوات مقدمه خارجی آن چنان متمرکز در ذهن است که بلافاصله با توجه به دو مقدمه، نتیجه به ذهن می آید و دیگر نیازی به تکلفاتی که بعضیها، از جمله ارموی و نیز صاحب الکشف، در مورد اضافه کردن مقدمه خارجی آورده اند نیست. او می گوید: «... و انما الزم التزامها [منظور از تنبیه در التزامها دو پیشنهادی است که ارموی و صاحب الکشف در مورد افزودن مقدمه خارجی در قیاس مساوات داده اند] ماسبق الی اوها مهم من ان الاستلزام بالذات انما یكون اذا تكرر الوسط و لا برهان لهم دال على ذلك و لافى تعريف القیاس ما یشرع به»^{۵۲}

ملاحظه می کنیم شارح مطالع در این کلامش اختلاف مبنایی با قوم دارد و شاید سخن او مشعر به این باشد که تنها رابطه بین موضوع و محمول رابطه اندراج و تضمین نیست بلکه سایر روابط (مثل مساوات) را نیز می توان فرض کرد که همان قدرت نتیجه گیری در قیاسات را داشته باشند بدون اینکه احتیاجی به قواعد قیاس از جمله تکرار حد وسط باشد و باید گفت این نظریه بسیار نزدیک به نظریه منطقدانان متأخر در مورد قیاس علاقات است. اکنون به جایگاه دیگری که منطقدانان از قیاس علاقات در شکل قیاس مساوات صحبت کرده اند بپردازیم.

قیاس مساوات

تعریف شیخ الرئیس از قیاس مساوات نوع خاصی از ارائه تعریف کلنبوی از قیاس غیر متعارف (قیاس علاقات) است. تعریف کلنبوی چنین است:

«و كل من الاقترانی الحملی و الشرطی ان كان الحد الاوسط فیہ محكوماً به او علیه فهو اقترانی متعارف ... وان لم یكن كذلك بل من متعلقات احد هما فغیر متعارف»^{۵۳}

ابن سینا در اشارت و تنبیهات با عنوان «اشارة الی قیاس المساواة» می گوید «انه ربما عرف من احكام المقدمات اشیاء تسقط و یبني القیاس على صورة مخالفة للقیاس مثل قولهم: (ج) مساو- (ب) و (ب) مساو- (ا) ف (ج) مساو- (ا) فقد اسقط منه ان مساوی - و فی نسخة «مساو» - المساوی مساو. و عدل بالقیاس عن وجهه من وجوب الشرکه فی جمیع الاوسط الی وقوع شرکه فی بعضه»^{۵۴}

باتوجه به دو تعریف فوق ملاحظه می کنیم ملاک اصلی در غیر متعارف بودن قیاس این است که حد وسط از متعلقات موضوع یا محمول باشد، اما ملاک در قیاس مساوات اشتراک در قسمتی از حد وسط است: در مثال ابن سینا ملاحظه می کنیم که حد وسطها چنین است «مساو- (ب) و «ب».

۵۲. «البرهان»، ص ۳۱۲.

۵۳. همان مرجع، ص ۲۴۴.

۵۴. «الاشارات و التنبیهات»، مع شرح خواجه نصیر، ص ۲۴۴.

ناگفته نماند اگرچه مثالی که در متن اشارات است همان مثال مذکور است؛ ولی به نظر می‌رسد هر قیاسی که در آن اشتراک در تمامی حد وسط نباشد به نام «مساوات» نامیده می‌شود و به این مطلب دسوقی در حاشیه بر شرح شمسیه، صفحه ۱۹۰ تصریح دارد. خود شیخ الرئیس یا خواجه طوسی^{۵۵} نیز چنین می‌گوید:

«هذا قياس له اشباه كثيرة، كما يشتمل على المماثلة و المشابهة و غيرهما و كقولنا: الانسان من النطفة و النطفة من العناصر فالانسان من العناصر و كذلك الشيء في الشيء و الشيء على الشيء و ما يجري مجراهما و هو عسر الانحلال الى الحدود المرتبة في القياس المنتج لهذه النتيجة و ذلك لان الجزء من محمول الصغرى جعل موضوعاً في الكبرى، فالأوسط ليس بمشترك فهو معدول عن وجهه الى وقوع الشركة في بعض الاوسط و لذلك استحق لان يسمى ب(اسم) و يجعل تحليته قانوناً يرجع اليه في امثاله»^{۵۶} علاوه بر مطلبی که ذکر شد از کلام فوق چند نتیجه دیگر حاصل می‌شود:

اولاً- ابن سینا یا خواجه نصیر تنها به علاقه تساوی اکتفا نکرده‌اند، بلکه در ضمن مثالها به روابط «مماثلة» و «مشابهة» و بعضی دیگر از علایق نیز اشاره دارند، علایقی که در بعضی از آنها مثل مشابهة و تماثل و تساوی روابط «تناظر»^{۵۷} و تعدی^{۵۸} و در بعضی دیگر مثل «فی الشيء» و «على الشيء» و «من الشيء» رابطه تعدی را ملاحظه می‌کنیم.

ثانیاً- با توجه به اینکه در متن، تصریح شده که در این گونه قیاسها متعلق محمول در صغری موضوع در کبری است و سپس فرع بر این حالت نتیجه‌گیری شده که حد وسط در دو مقدمه بتامی تکرار نشده، همان مطلبی که در اول تعریف قیاس مساوات ابراز شد، به دست می‌آید. قیاس مساوات نوعی از انواع قیاس غیر متعارف است و یابه تعبیر دیگر قیاس مساوات اخص از قیاس غیر متعارف است.

کتابی عدم اشتراک در تمامی حد وسط در قیاس مساوات را به گونه روشنتری توضیح داده است.^{۵۹} او می‌گوید اگر در قیاس غیر متعارف محمول در صغری و کبری یکسان باشد (اگرچه متعلقات آنها مختلف است) دو نتیجه حاصل می‌شود. نتیجه‌ای که در آن هر دو محمول ابقاء شده‌اند. این نتیجه لازمه ذاتی دو مقدمه قیاس است؛ مانند: الواحد نصف الاثنین و الاثنین نصف الاربعة و نتیجه این است: الواحد نصف النصف الاربعة.

و اما نتیجه دوم این است که یکی از محمولها حذف شده باشد؛ مثلاً در همان مثال بالا بگوییم: الواحد نصف الاربعة. در این حالت دوم است که احتیاج به مقدمه خارجی است و اگر مقدمه خارجی صادق باشد، نتیجه حاصله صادق است. در مثال بالا چون مقدمه خارجی یعنی نصف النصف نصف صحیح نیست نتیجه به دست آمده نیز صحت ندارد.

۵۵. دکتر سلیمان دنیا، در باورقی اشارات می‌گوید بعضی از نسخه‌ها این مطلب را به شیخ الرئیس و بعضی به خواجه نصیر نسبت داده‌اند.
۵۶. «الاشارات و التنبهات»، ص ۴۴۴ - ۴۴۵.

57. Summetry

58. Transitivity

۵۹. «البرهان»، ص ۱۸ - ۳۱۵.



آنچه در اینجا از کلام کلنبوی استفاه می‌کنیم این است که او حالت دوم مذکور را قیاس مساوات می‌نامد: قیاسی که اولاً غیر متعارف است و ثانیاً محمول صغری و کبری یکسان است و ثالثاً اشتراک در تمامی حد وسط نباشد و رابعاً در نتیجه‌گیری یکی از محمولها حذف شده است.

نکته قابل توجهی که الپنجیانی در شرح کلام کلنبوی ابراز می‌کند این است که نتیجه قیاس مساوات به طور حتم بایستی محمولی که در دو مقدمه یکسان است را داشته باشد (البته او محمول کبری قیاس را ذکر می‌کند ولی چون بنا به فرض هر دو محمول صغری و کبری یکسانند فرقی در این مسأله نیست). بنابراین اگر در مثال قبل این نتیجه را بگیریم «الواحد ربع الاربعة» قیاس مساوات نداریم؛ زیرا کلمه «ربع» در هیچ یک از مقدمه‌ها نیست.

علاوه بر این، الپنجیانی می‌گوید محمول در قضیه خارجی‌های که اضافه می‌شود نیز بایستی همان محمول در مقدمه‌ها باشد یعنی در مثال قبل مقدمه خارجی‌ها حتماً باید چنین باشد: «نصف النصف نصف» نه این قضیه «نصف النصف ربع»؛ به عبارت دیگر اگر مقدمه خارجی، قضیه اخیر باشد قیاس مورد نظر نتیجه‌ای صحیح خواهد داشت - الواحد ربع الاربعة - و اگرچه نوعی از قیاس علاقات است، ولی دیگر قیاس مساوات نیست. در دنباله سخن، الپنجیانی قیاس مساوات را چنین تعریف می‌کند.

«... فحينئذ تعريف قیاس المساواة قیاس غير متعارف اتحدفيه محمول الصغرى و الكبرى و كان المقدمة الاجنبية كالنتيجة الاخيرة مشتملة على محمول الكبرى الاولى»^{۶۰}.

ثالثاً - به نظر می‌رسد کلنبوی پیشنهاد خواجه نصیر (یا شیخ الرئیس) را پذیرفته است: ملاحظه کردیم در متن اشارات آمده بود که بهتر است این نوع از قیاسها اسم خاصی داشته باشند و تحلیل خاصی را برای آنها - هر چند دشوار است - انجام دهیم تا سایر موارد مشابه نیز با این تحلیل تبیین شوند. کلنبوی اسمی را که انتخاب می‌کند «قیاس غیر متعارف» است.

البته تحلیل را که خواجه نصیر از این گونه قیاسها ارائه می‌دهد در بخش بعد بتفضیل توضیح خواهیم داد. در مجموع ملاحظه می‌کنیم ریشه‌های سخنان کلنبوی و در نتیجه عادل فاخوری در کلام شیخ الرئیس و نیز خواجه نصیر وجود دارد هر چند کلنبوی مطلب را واضح‌تر و با مثالهای بیشتری بیان کرده است.

راه حلّ خواجه نصیر در برگرداندن قیاس مساوات به قیاس کامل

فخر رازی اشکالاتی به بیان ابن سینا در مورد لزوم تکرار حد وسط می‌گیرد.^{۶۱} اشکالات او را خواجه نصیر طوسی در شرح اشارات بیان کرده از جمله آنها این است که چگونه در قیاسهای زیر حد وسط تکرار نشده است ولی نتایج براحتهی به دست آمده است:

(۱) مساول- (ب)، (ب) مساول- (ج) بنابراین (۱) مساول- (ج) و نیز:

الدرة فی الحقه، والحقه فی البیت. پس الدرة فی البیت.

اشکال دومی نیز از جانب فخر رازی مطرح می‌شود: در قیاس اگرچه حد وسط تکرار شده، اما نتیجه غلط است: «الانسان حیوان؛ الحيوان جنس، فلانسان جنس»

از طرح این دو اشکال، فخر رازی در صدد نفی لزوم تکرار حد وسط است. خود فخر رازی به اشکال دومش پاسخ تردیدآمیز می‌دهد، ولی خواجه طوسی پاسخ او را مناسب دانسته و تقویت می‌کند و با بیان بهتری آن را ابراز می‌کند. فخر رازی پس از ضعیف شمردن پاسخهایی که به اشکال دوم داده شده^{۶۲} می‌گوید:

«يشبه ان يكون الجواب: ان الحيوان الذي يحمل عليه الجنس هو المحمول على الانسان بشرط ان يكون ايضاً محمول على غيره: فالذي يحمل على الانسان هو محمول عليه فقط و بين الامرين فرق.»

خلاصه پاسخ او این است که حد وسط اگرچه از نظر ظاهر یکی است، اما از نظر ماهوی و معنایی تفاوت دارد. «حیوان» در مقدمه دوم مفهوم جنسی دارد، لذا به شرط اینکه بر انسان و غیر انسان حمل شود باید در نظر گرفته شود، در حالی که «حیوان» در مقدمه اول فقط بر انسان حمل شده؛ پس حیوان در مقدمه دوم مشروط است؛ ولی در مقدمه اول مطلق و لذا حد وسطها یکی نیست و قیاس عقیم است. خواجه نصیر همین کلام رازی را بسط بیشتری داده تایید می‌کند.^{۶۳} اما تحلیل خواجه طوسی در مورد اشکال اول و مثالهایی که آورده شده: خواجه نصیر مثال دیگری را می‌آورد:

«زيد مقتول بالسيف؛ السيف آلة حديدية، فزيد مقتول بآلة حديدية»

او در شرح این فصل از کتاب اشارات - الفصل الثالث، اشاره خاصه الى القياس الاقترانی - و در فصل مربوط به قیاس مساوات، در مجموع مطالبی را می‌گوید که در مورد انواع مثالهای پیشنهاد سه راه حل به نظر می‌رسد. در بعضی از موارد اصلاً قیاسی تشکیل نمی‌شود، در بعضی از موارد قیاس مفرد و در برخی موارد قیاس مرکب است.

۱ - مثالهایی از قبیل زید مقتول بالسيف ... در این نوع مثالها امر از دو حالت خارج نیست: یا کلمه «سيف» با «آلة حديدية» مترادف است، پس در اینجا کافی است که به جای کلمه «سيف» در مقدمه اول مترادف آن را بگذاریم و نتیجه بگیریم؛ در این حالت اصلاً قیاسی تشکیل نشده و در واقع یک مقدمه بیشتر نداریم و مقدمه دوم صرفاً بیان کننده دو لفظ مترادف است.

«و على التقدير الثاني [یعنی همان حالتی که ذکر شد] لا يكون ذلك قياساً، ولا في قوته بل كان قولنا: زید مقتول بآلة حديدية الذي ظنناه نتيجة، فهو بعينه قولنا: زید مقتول بالسيف الذي ظنناه مقدمة، و حينئذ لم يكن بينهما فرق، لان محمولها اسمان مترادفان، الا ان احد هما يشتمل على جزء هو لفظة ما والثاني يشتمل على جزء هو ما يقوم مقام ذلك اللفظ والمراد منهما شيء واحد.»^{۶۴}

و اما در همین مثال اگر «آلة حديدية» مترادف با «سيف» نباشد پس قابل حمل بر آن است و لذا داریم: زید مقتول بالسيف؛ مقتول بالسيف مقتول بآلة حديدية، پس زید مقتول بآلة حديدية، یعنی قیاس

۶۳. همان مرجع، ص ۳۸۱.

۶۲. «الاشارات و الشبهات»، ص ۳۷۸.

۶۴. همان مرجع، ص ۳۸۰.



مفردی در اینجا تشکیل شده که حد وسط عیناً تکرار شده است.

۲- حالتی که قیاس مفرد است، به عنوان مثال در مورد قیاس مساوات اگر (ب) را مترادف با «مساول- (ج)» فرض کنیم مقدمه اول به: (۱) مساولمساول- (ج) تبدیل می شود حال با اضافه کردن مقدمه ای خارجی - که البته باید صادق هم باشد - نتیجه چنین می شود:

(۱) مساولمساول- (ج)؛ کل مساولمساول- (ج) مساول- (ج) بنابراین (۱) مساول- (ج)

بدین ترتیب حد وسط عیناً تکرار شده است.

در مورد مثال «الدره فی الحقه» ... نیز همین طور است، با این تفاوت که خواه طوسی در این مثال به خصوص برای تصحیح تکرار حد وسط چیز جدید را اضافه می کند. او می گوید: اگر «فی الحقه» مترادف باشد با عبارت «فی ما هو فی البیت» پس مقدمه اول چنین است: «الدره فی ما هو فی البیت». اکنون مقدمه ای خارجی اضافه می کنیم: «کل ما هو فیما هو فی البیت، فهو فی البیت» و نتیجه می شود «الدره فی البیت».

به نظر می رسد در همه مثالها جای این سؤال وجود دارد که چگونه است بدون هیچ مؤونه ای دو لفظ مترادف به جای هم به کار برده می شوند؛ ولی برای دو چیز «مساوی» این همه تلاش برای تکرار حد وسط اعمال می شود در حالی که چندان فرقی بین رابطه «ترادف» و «تساوی» نیست، مگر اینکه گفته شود در ترادف اتحاد مفهومی و مصداقی هر دو وجود دارد ولی در تساوی فقط اتحاد مصداقی است!

۳- حالتی که قیاس مرکب است، اگر عباراتی را که در قسمت دوم مترادف فرض کنیم مترادف نباشند و یکی بر دیگری حمل شود قیاس مرکب می شود. مثلاً همان مورد آخر اگر عبارت «فی ما هو فی البیت» مترادف با «فی الحقه» نباشد دو قیاس زیر را داریم:

«الدره فی الحقه، فی الحقه فی ما هو فی البیت» نتیجه (الدره فی ما هو فی البیت) «الدره فی ما هو فی البیت، کل ما هو فیما هو فی البیت فهو فی البیت» نتیجه «الدره فی البیت»

و یا در مورد قیاس مساوات داریم:

(۱) مساول- (ب)، (ب) مساول- (ج) نتیجه می شود (۱) مساولمساول- (ج)

(۱) مساولمساول- (ج) کل مساولمساول- (ج) مساول- (ج) نتیجه می شود (۱) مساول- (ج)

مقدمه ای که در قیاس مساوات اضافه می شود

از مثالهای مذکور معلوم می شود آن مقدمه خارجی ای که اضافه می شود بایستی دو خصیصه داشته باشد: اولاً صادق باشد و ثانیاً به گونه ای باشد که نهایت حد وسط در قیاس به تمامی تکرار شود. مثلاً از دو مقدمه زیر، (۱) مباین- (ب) و (ب) مباین- (ج) نتیجه نمی شود (۱) مباین- (ج) زیرا این مقدمه همیشه صحیح نیست: «مباین المباین مباین»

و اما رموی در مطالع اعتراض دارد به مقدمه ای که معمولاً در قیاس مساوات افزوده^{۶۵} می شود و

می‌گوید بایستی چنین مقدمه‌ای را به کار برد:

«کل مساول (ب) مساولکل مایساویه (ب). بدین ترتیب حد وسط - مساول (ب) - عیناً تکرار می‌شود و نتیجه چنین می‌شود: (۱) مساولکل مایساویه (ب).

حال آنچه که ارموی اضافه می‌کند این است که «لازمه» این نتیجه عبارت است از:

«کل مایساویه (ب) ف (۱) مساوله» از طرف دیگر اگر لازمه مقدمه دوم - (ب) مساول (ج) - را در نظر بگیریم یعنی (ج) یساویه (ب) و آن را صغری برای لازمه نتیجه قبل قرار دهیم داریم:
(ج) یساویه (ب)، کل مایساویه (ب) ف (۱) مساوله. نتیجه می‌شود (ج) (۱) مساوله که لازمه‌اش این است (۱) مساول (ج)

خلاصه اینکه ارموی با مقدمه خارجی خاصه که ذکر می‌کند برای رسیدن به نتیجه نهایی مجبور است از چندین ملازمه استفاده کند.

قطب‌الدین رازی شارح مطالع به حق بر نظر ارموی اعتراض کرده، می‌گوید مقدمه‌ای که اضافه شد خودش مورد سؤال است، یعنی در واقع مصادره به مطلوب واقع شده؛ اگر آن کبرای کلی مورد قبول باشد به طریقی اولی یک جزء آن بساید مورد قبول باشد و آن جزء همان (۱) مساول (ج) است. از طرف دیگر فرقی بین لازم و ملزوم نیست به جز در لفظ؛ لذا معتقد است ارموی چیزی جز هذیاناتی تحویل نداده! سخن او چنین است:

«و فيه نظر لآته وضع فی تلك المقدمة ان شيئاً ما مساول (ب) وان (ب) مساول (ج) ثم حکم حکماً کلیاً بالمساواة بين مایساوی (ب) و مایساویه (ب) بمجرد الوضع. فان كانا کافیین فی الحكم الکلی فبأن یکفیافی صورة واحدة بطرق الاولی و ایضاً اللزومات المعتبرة فی هذا البیان كلها هذیانات اذ لافرق بين الملزوم و اللزوم الا فی اللفظ.»^{۶۶}

ملاحظه می‌کنیم همه تلاش ارموی برای یکسان کردن حد وسط است، لذا به تبدیل اسم به فعل یا بالعکس دست می‌زنند. شارح مطالع به رأی صاحب الکشف نیز اعتراض دارد. صاحب الکشف مقدمه خارجی را چنین فرض می‌کند «کل مساول (ب) فهو مساو لکل مایساوی (ب)» و قیاس چنین می‌شود:
(۱) مساو لکل مایساوی (ب)، کل مساول (ب) فهو مساو لکل مایساوی (ب) بنابراین (۱) مساو لکل مایساوی (ب) که لازمه‌اش این است: کل مایساوی (ب) فهو مساول (۱) زیرا مساوات رابطه دو طرفه - متناظر است.

از طرف دیگر مقدمه دوم، یعنی (ب) مساول (ج)، لازمه‌اش (ج) مساول (ب) است، پس داریم:

(ج) مساول (ب)، کل مایساوی (ب) فهو مساول (۱) نتیجه می‌شود (ج) مساول (۱) که لازمه‌اش (۱) مساول (ج) است.

همان اعتراض بر ارموی، بر صاحب الکشف هم وارد است؛ علاوه بر اینکه در اینجا مقدمه‌ای دیگر نیز باید افزود و که «رابطه تساوی رابطه‌ای متناظر است». بی‌مناسبت نیست.



رابطه «تمثیل فقهی» و قیاس علاقات

بدون شک همان گونه که عادل فاخوری گفت تمثیل یا قیاس فقهی از نمونه قیاس علاقات است که در آن به خصوص از شباهت اصل و فرع استفاده شده تا با استفاده از علاقة «تعدی» حکم اصل به فرع سرایت یابد. اما اگر از نظر منطقی به قیاس فقهی نظر کنیم در آن مثال مشهور باید چنین نتیجه گیری کنیم:

النبیذ مثل الخمر؛ الخمر حرام، نتیجه می شود النبیذ مثل الحرام
النبیذ مثل الحرام؛ کما کان مثل الحرام فهو حرام؛ بنابراین النبیذ حرام.

و همه نزع اصولیون در مورد همین کبری است. در میان اصولیون با اندکی اختلاف سلیقه تقریباً تعریف یکسانی از قیاس فقهی را ملاحظه می کنیم. ارکان این قیاس چهار چیز است: اصل، فرع، وجه شبه و حکم. بر اساس وجه شبه حکم اصل برای فرع اثبات می شود. در مثال فوق اصل خمر و فرع نبیذ است؛ حکم حرمت است و وجه شبه ممکن است اسکار باشد.

فخر رازی در کتاب اصول فقه «المحصل فی علم اصول الفقه» - دو تعریف از قیاس فقهی را از میان سایر تعاریف ترجیح می دهد. یکی مربوط به قاضی ابوبکر و دیگری ابوالحسن بصری. به جای اصل و فرع در تعریف اول «معلوم» استفاده شده تا هم شامل چیزهای موجود شود و هم موجوداتی که معدومند [بنظر می رسد منظور فخر رازی همان ماهیاتی باشد که حدفاصل وجود و عدمند] او چنین می گوید:

«فی حد القیاس: اسد ما قیل فی هذا الباب تلخیصاً و جهان: الاول ما ذکره القاضی ابوبکر و اختاره جمهور المحققین منّا: انه حمل معلوم علی معلوم فی اثبات حکم لهما او نفيه عنها بامر جامع بینهما. من اثبات حکم او صفة او نفيهما عنهما. و انما ذکرنا لفظ المعلوم ليتناول الموجود المعدوم فان القیاس یجری فیهما جمیعاً ولو ذکرنا الشیء لاخص بالموجود علی مذهبنا ولو ذکرنا الفرع لکان یوهم اختصاصه بالموجود...»^{۶۷}

تعریف دوم را نیز چنین معرفی می کند:
«التعریف الثانی، ما ذکره ابوالحسن البصری و هو: انه تحصیل حکم الاصل فی الفرع لاشتباههما فی علة الحكم عند المجتهد...»^{۶۸}

همان طور که ذکر شد صرف نظر از بعضی از تعبیرات که بیشتر جنبه فلسفی دارد تا فقهی، همه فرق مسلمانان در تعریف قیاس فقهی اتفاق نظر دارند؛ اما اختلافشان بر سر علت حکم در اصل است. هم در میان کسانی که قیاس فقهی را برای استنباط حکم شرعی قبول می کنند و هم در میان منکران آن اختلاف نظر است. فخر رازی ده روش را به منظور یافتن علت و صفی که در حکم اصل وجود دارد بیان می کند او چنین می گوید:

«... فی الطرق الدالة علی علیة الوصف فی الاصل و هی عشرة: النص و الایماء و الاجماع و المناسبة و التاثیر و الشبه و الدوران و السبر و التقسیم و الطرد و تنقیح المناط و امور اخرى اعتبرها قوم و هی

عندنا ضعيفة»^{۶۹}

علامه حلی نیز حکم راده قسمت کرده است؛^{۷۰} منصوصة العلة و مستنبطة العلة. منصوصة العلة مورد اتفاق همه فرق است و در واقع به یک قیاس کامل تبدیل می‌شود مثلاً اگر اسکار، علت حرمت خمر باشد قیاس ما چنین می‌شود:

النبیذ مسکر؛ و کل مسکر حرام. بنا بر این النبیذ حرام.

ولذا از صورت قیاس غیر متعارف خارج می‌شود. علامه حلی شش قسم از علت‌هایی که فخر رازی بر شمرده است را باطل می‌داند: مناسبت، تأثیر، الشبه، دوران، سبب و تقسیم و طرد. ماحصل دلیل او همان است که سید مرتضی نیز گفته و آن اینکه غیر از قیاس منصوصة العلة سایر طرقی که برای یافتن علت حکم در اصل اعمال می‌شود طرق ظنی است و در شرع نمی‌توان از طریق ظنی به حکم شرعی رسید.

به هر حال کار جدیدی که عادل فاخوری در این زمینه انجام داده است نمادی کردن بسیاری از مسائل اصول فقه و از جمله قیاس فقهی است و این مطلب را به رساله خود «الرسالة الرمزية فی اصول الفقه» - ارجاع می‌دهد، ولی متأسفانه این رساله در دسترس ما نیست تا دقیقاً بفهمیم ابتکاری که به عمل آورده است چگونه بوده و چگونه مسائل آن مربوط به قیاس علاقات می‌شود ولی با توجه به مطالبی که تاکنون گفته شد به نظر می‌رسد بعضی از طرقی که برای یافتن علت در «اصل» و «فرع» مطرح می‌شود با استفاده از پاره‌ای از علاقات از قبیل تناظر، تعدی، تماثل و... است.

اما نکته قابل توجه در پایان این قسمت این است که به نظر می‌رسد ارسطو نیز به گونه‌هایی از استدالات، اشاره می‌کند که شبیه قیاس اولویت است؛ به عبارت دیگر، پاره‌ای از استدالات که از راه تشابه اعمال می‌شود در آثار ارسطو نیز دیده می‌شود. ماکوولسکی در «تاریخ منطق» چنین می‌گوید: «... در توپیکها از نوعی استدلال شرطی سخن به میان آمده که بعدها آن را برهان مبتنی بر شباهت نامیده‌اند. از یک سو گروهی از اشیای همانند را در نظر می‌آوریم و تصدیق می‌کنیم که آنچه درباره یکی از این اشیاء مصداق دارد درباره دیگری نیز چنین است. از سوی دیگر موردی وجود دارد که در آن تشابه و همانندی شالوده‌ای برای استدلال شرطی واقع می‌شود. در این مورد می‌توان نمونه زیر را مثال آورد:

اگر بتوانیم ثابت کنیم که روح آدمی فناپذیر و یا فناپذیر است در این صورت می‌توان بنا بر این فرضیه چنین استدلال کرد که ارواح دیگر نیز فناپذیر و یا فناپذیرند ... ارسطو در توپیکها عملیات منطقی دیگری انجام می‌دهد که می‌توان آن را نیز در جرگه استدلال‌های شرطیه قرار داد (برهان «از طریق بزرگتر، کوچکتر و یا کمیت برابر»)^{۷۱}...

نویسنده تاریخ منطق در جای دیگر از کتاب چنین می‌گوید:

۷۰. «مبایء الاصول الی علم الاصول»، ص ۲۲۸ - ۲۱۹.

۷۱. «علم الاصول»، ص ۳۱۱.

۷۲. «تاریخ منطق»، ص ۱۸۵ - ۱۸۴.



«... استدلالهای مبتنی بر کیفیت، استدلالهایی هستند که اغلب می‌توان آنها را در آثار ارسطو به ویژه در توپیکها و کتاب خطابه مشاهده کرد. این استدلالها بر اساس بزرگتر، کوچکتر و یا اندازه برابر؛ صورت می‌پذیرند و مثال آن چنین است:

«آنچه در مقیاس وسیعی برای نیکبختی بسنده می‌کند، برای نیکبختی کافی نیست، در این صورت آنچه در مقیاس محدودی برای نیکبختی کافی به نظر می‌رسد نیز تکافوی نیکبختی را نمی‌کند... این نوع استدلال بعدها به نام استدلالهای به طریقه اولی معروف شدند.»^{۷۲}

بعضی نکات در مورد قیاس علاقات

در پایان این مقاله با استفاده از کتاب «البرهان» و برداشتهایی که عادل فاخوری از آن کرده دو نکته را مورد توجه قرار می‌دهیم:

نکته اول: محمول در قیاس غیرمتعارف ممکن است در هر دو مقدمه مختلف باشد مانند «الدره فی الصدف و کل صدف جسم» که در اینجا محمول مقدمه اول کلمه «فی» است و در مقدمه دوم «جسم». حالت دیگر آن است که محمولها یکسان باشد اگرچه متعلقات آنها متفاوت است مانند: «الانسان مساو للناطق؛ الناطق مساو للضاحک» که در اینجا کلمه «مساو» در هر دو مقدمه در موضع محمولی است.

و اما در حالتی که محمولها یکسان نیستند معمولاً در نتیجه ضرب یا ترکیب محمولها را داریم. در مثال اول نتیجه می‌شود «الدره فی الجسم» ولی در حالتی که محمولها یکسان است مسأله اضافه شدن مقدمه خارجی را داریم که بحث آن گذشت.

در حالتی که محمولها مختلفند و ضرب محمولها را داریم مقدمه‌ها ذاتاً مستلزم نتیجه هستند و صرفاً از این نظر قیاس غیرمتعارف نامیده می‌شوند، که حد وسط عیناً تکرار نشده، بلکه متعلق محمول یا موضوع است.

نکته دوم: اگر به اشکال اربعه قیاس غیرمتعارف توجه کنیم می‌بینیم که حد وسط همیشه در صغری به عنوان متعلق موضوع یا محمول در نظر گرفته شده ولی در کبری خود موضوع یا محمول است. اما صور دیگری نیز قابل تصور است: عکس صورت قبل و نیز اینکه حد وسط در هر دو مقدمه از متعلقات موضوع یا محمول باشد.

ابن القرة داغی در حاشیه «البرهان» به این نکته توجه داشته است و ضمن بیان اشکال فوق می‌گوید: اینکه حد وسط را فقط متعلق در صغری فرض کرده‌اند شاید به این علت بوده که ملاک تمایز قیاس متعارف از غیرمتعارف صغری قیاس است چون صغری نسبت به کبری شرافت بیشتری دارد! شرافت صغری بر کبری جای شک و تردید است، و منظور گویندگان به درستی مشخص نیست ولی دلیل دومی که ابن القرة داغی ذکر می‌کند قابل توجه است. در صورتهایی غیر از صورتی که کلنبوی

ذکر کرده امکان دارد در بعضی از مواد نتیجه حاصل نشود. به عنوان مثال: اگر در شکل اول حد وسط در صفری متعلق محمول باشد و در کبری متعلق موضوع آنگاه خواهیم داشت:

«هذا غلام رجل؛ کل ابن رجل انسان»

و از این دو مقدمه، هیچ نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. و یا ممکن است در پاره‌ای از موارد بنا بر صورت غیر مذکور نتیجه داشته باشیم و در بعضی از موارد خیر. و البته وقتی هم نتیجه داریم ضابطه نتیجه‌گیری غیر از آن ضابطه‌ای خواهد بود که کلنوبی در اشکال اربعه خود آورده، مثلاً اگر حد وسط در شکل اول محمول صفری و متعلق موضوع کبری باشد داریم: «هذا رجل و کل غلام رجل انسان» نتیجه می‌شود «غلام هذا انسان»

ملاحظه می‌کنیم که در اینجا صفری (یعنی هذا) در نتیجه متعلق موضوع واقع شده است. به نظر می‌رسد سایر صورتهای قابل تصور را بایستی با شرایط و ضوابط خاص آنها مدنظر قرار داد، ولی به هرحال تلاشی که عادل فاخوری برای نمادی کردن این نوع از قیاس انجام داده قابل تحسین است.

منابع

۱. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ «اساس الاقتباس» چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران.
۲. ابن سینا؛ «الاشارات و التنبیها»، شرح خواجه نصیرالدین طوسی، تحقیق دکتر سلیمان دنیا، جلد ۱، قاهره: دارالمعارف.
۳. کلنوبی، اسماعیل؛ «کتاب البرهان»، مصر: مطبعة السعادة بجوار محافظة (نشرة الكردی).
۴. الساوی، عمر بن سهلان؛ «البصائر النصيرية فی علم المنطق»، الطبعة الاولى، مصر: المطبعة الكبرى الاميرية.
۵. آ. ماکوولسکی؛ «تاریخ منطق»، ترجمه فریدون شایگان، چاپ دوم، انتشارات مهات، ۱۳۶۶.
۶. بدوی، عبدالرحمن؛ «خلاصة الفكر الأروبی (سلسلة الینایع، ارسطو)»، مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۴۳.
۷. علم الهدی، سید مرتضی؛ «الذریعة الی اصول الشریعة» تصحیح ابوالقاسم کرجی، جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
۸. کاتبی؛ «شرح شمسیه» شرح قطب‌الدین رازی و دسوقی، نشرة الكردی.
۹. ابن سینا؛ «شفا»، مدکور، ابراهیم؛ («المنطق»، ج ۲)، منشورات مكتبة آية الله العظيم المرعشی النجفی، قم: ۱۴۰۴ هـ. ق.
۱۰. ابن تیمیّه و ابن قیم الجوزیه؛ «القیاس فی الشرع الاسلامی»، الطبعة الخامسة، بیروت: منشورات دارالآفاق الجديدة، ۱۹۸۲.
۱۱. علامه حلی؛ «مبادئ الوصول الی علم الاصول»، اخراج و تعليق و تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، چاپ دوم، انتشارات علمیه تهران، ۱۹۸۴.
۱۲. رازی، فخرالدین؛ «المحصول فی علم اصول الفقه»، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۹۸۸.



١٣. ارموى؛ «مطالع الانوار»، شرح قطب الدين رازى، قم.(گذرخان)، مكتبة نجفى.
١٤. المظفر، الشيخ محمدرضا؛ «المنطق»، الجزء الثانى، قم: مؤسسة مطبوعاتى اسماعيليان.
١٥. بدوى، عبدالرحمن؛ «منطق ارسطو»، الجزء الاول، بيروت: دارالقلم.
١٦. متى، كريم؛ «منطق الرياضى»، الطبعة الثانية، بيروت: مؤسسة الرسالة.
١٧. بدوى، عبدالرحمن؛ «المنطق الصورى و الرياضى»، الطبعة الاولى، قم: منشورات دارالذخائر، ١٣٦٨.
١٨. فاخورى، عادل؛ «منطق العرب من وجهة نظر المنطق الحديث»، الطبعة الاولى، بيروت: دارالطبعة للطباعة والنشر، ١٩٨٠.
١٩. المعجم، رفيق؛ «المنطق عندالغزالي»، الطبعة الاولى، بيروت: دارالمشرق، ١٩٨٠.
٢٠. محمود، زكى نجيب؛ «المنطق الوصفى»، الجزء الاول، الطبعة الثالثة، قاهره: مكتبة الانجلو المصرية، ١٩٦١.
٢١. «منطق و مباحث الفاظ (مجموعه مقالات تحقيقى)»، به اهتمام مهدى محقق و توشى هيكاوايزوتسو؛ [رساله المحيطة بتشكيكات از شيخ عبدالله الجيلانى و رساله تعديل المعيار فى نقد تنزيل الافكار از خواجه نصيرالدين طوسى]، انتشارات دانشگاه تهران.
22. The development of Logic ", Williaw Kneale & Marthee Kneale, clarendon - press, Oxford, 1987."
23. Dictionary of philosophy", edited by Dagobert D. Runes, Littlefield, Adams & Co., totowa, New Jersey, 1981.
24. "The Encyclopedia of philosophy", edited by Paul Edwards, Macmillan Publishing Co., New york, Vol. I & IV.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی